

توصیف و تحلیل مؤلفه‌های «مرگ» و «تنهایی» در منظومه‌های عاشقانه فارسی (با مطالعه موردی منظومه‌های ویس و رامین، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون)

سیاوش درخشان نیا، مسعود پاکدل^{*}، سیما منصوری، منصوره تدینی

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.

دی ۱۴۰۰، دوره ۱۴، شماره پیاپی ۶۸، صفحات ۶۱-۷۷

DOI: ۱۰.۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲.۱۴.۵۶۵۰

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: در تناسب با پرداختن به مفهوم عشق و روابط عاشقانه در ادب فارسی، مؤلفه‌های مرگ و تنهایی نیز مطرح میشوند. شخصیت عاشق که در ادبیات فارسی به نوعی مازوخیستی و سرشار از نیاز عاشقانه و متحمل درد و رنجهای فراوان است، اغلب با تنهایی سروکار دارد و در پایان داستان یا بر اثر اندوه عشق میمیرد، یا خود را میکشد و یا اینکه کشته میشود. این دو مقوله، نقش مهمی نیز در روند داستانی منظومه‌های عاشقانه ایفا میکنند و به نوعی تجلیگاه صور خیال شاعرانه در این زمینه هستند. در پژوهش حاضر مؤلفه‌های مرگ و تنهایی در سه منظومه عاشقانه مهم و شاخص ادبیات فارسی، یعنی ویس و رامین از فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون از نظامی گنجوی مورد بررسی قرار میگیرند. هدف از انجام این پژوهش تحلیل مؤلفه‌های مذکور در این منظومه‌ها و توصیف و تحلیل آنها با توجه به نکات روانشناسانه، داستانی، فرهنگی، ادبی و مانند آنهاست.

روش مطالعه: روش مورد استفاده در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است که با استفاده از مطالعه کتابخانه‌ای انجام میشود.

یافته‌ها: در منظومه‌های عاشقانه فارسی، «عشق» زمینه‌ساز شکلگیری ابعاد گوناگون مقوله‌های «مرگ» و «تنهایی» میگردد. در واقع این دو مقوله ارتباط مستقیمی با فرازونشیبهای رابطه عاشقانه دارند.

نتیجه‌گیری: ابعاد تنهایی در این آثار «تنهایی بر اثر دوری و جدایی از یار»، «تنهایی بر اثر خیانت یا بیوفایی یکی از طرفین رابطه عاشقانه»، «تنهایی خودخواسته و عزلت‌گزینی بر اثر ناکامی در وصال»، «ترجیح تنهایی بر وصال نامشروع» و «تنهایی بر اثر عشق یکطرفه» است. همچنین، ابعاد و علل مرگ در این آثار در «آرزوی مرگ هنگام جدایی یا ناکامی»، «خودکشی به خاطر عشق یا مرگ معشوق»، «مرگ بر اثر توطئه رقیب در مثلث عشقی» و «مرگ بر اثر کهولت سن» خلاصه میشود.

تاریخ دریافت: ۱۲ آبان ۱۳۹۹
تاریخ داوری: ۱۵ آذر ۱۳۹۹
تاریخ اصلاح: ۳۰ آذر ۱۳۹۹
تاریخ پذیرش: ۱۴ بهمن ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

خسرو و شیرین، لیلی و مجنون،
ویس و رامین، تنهایی، مرگ،
منظومه عاشقانه.

* نویسنده مسئول:

Masoudpakdel@yahoo.com

۴۳۵۳۷۰۶۹ (+۹۸ ۶۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

A Description and Analysis of the Elements of 'Death and Loneliness' in Persian Epic Poems: A Case Study of Vis and Ramin, Khosrow and Shirin, and Leili and Majnoon

S. Derakhshannia, M. Pakdel *, S. Mansouri, M. Tadiyoni

Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: ۰۲ November ۲۰۲۰

Reviewed: ۰۵ December ۲۰۲۰

Revised: ۲۰ December ۲۰۲۰

Accepted: ۰۲ February ۲۰۲۱

KEYWORDS

Khosrow and Shirin,
Leili and Majnoon, Vis and Ramin,
loneliness, death, epic poem

*Corresponding Author

✉ Masoudpakdel@yahoo.com

☎ (+۹۸ ۶۱) ۴۳۵۳۷۰۶۹

BACKGROUND AND OBJECTIVES: When it comes to dealing with the concept of love and romantic relationships in Persian literature, the elements of death and loneliness also come into view. Being somehow masochistic, passionately in need of love and in pain and suffering, the lover's character in Persian literature often feels lonely and dies from the sorrow of love at the end of the story; either committing suicide or being killed. These two items also play a key role in story development of romantic epic poems, by some means paving the way for the manifestation of poetic imagery. The present research examines the elements of death and loneliness in three main well known romantic epic poems in Persian literature: Vis and Ramin by Fakhraddin As'ad Gurgani, Khosrow and Shirin and Leili and Majnoon by Nizami Ganjavi. It aims to analyze and describe the abovementioned elements in these poems with the consideration of psychological, fictional, cultural, literal points and the like.

METHODOLOGY: This research uses a library-based descriptive-analytical method.

FINDINGS: In Persian romantic epic poems, 'love' provides a foundation for different dimensions of the element of 'death' and 'loneliness'. In fact, these two elements are directly related to the ups and downs of romantic relationships.

CONCLUSION: The dimensions of loneliness in these works include 'loneliness as a result of the separation from the beloved', 'loneliness as result of betrayal by one side of a romantic relationship', 'voluntary loneliness and solitude as a result of failure in reaching the beloved', 'preferring loneliness to unlawfully reaching the beloved' and 'loneliness because of unrequited love'. The dimensions and causes of death in these works can also be summarized into 'wishing for death because of separation or failure', 'committing suicide for the sake of love or the beloved's death', 'death from the conspiracy of the opponent in a love triangle' and 'death from old age'.

DOI: ۱۰.۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲.۱۴.۵۶۵۰

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 ۱۴	 ۰	 ۰

مقدمه

تنهایی و مرگ از جمله مسائلی است که همیشه و در همه‌جا مطرح شده است و درباره آنها صحبت میشود. ادبیات یکی از بسترهایی است که امکان صحبت درباره مسائل مختلف زندگی را فراهم می‌آورد و تنهایی و مرگ از جمله پیچیده‌ترین آنهاست. به گفته اوکتاویو پاز^۱، نویسنده، شاعر و منتقد مکزیکی، در کتاب *دیا/کتیک تنهایی*، تنهایی عمیق‌ترین واقعیتی است که بشر با آن روبروست. همچنین مرگ، یکی از رازناک‌ترین و بزرگ‌ترین رویدادهای زندگی است و بنمایه بسیاری از آثار ادبی نویسندگان جهان بر مرگ‌گریزی یا مرگ‌پذیری نهاده شده است.

با بررسی تاریخی مفهوم تنهایی به این نتیجه میرسیم که در تاریخ ادبی ایران صحبت از تنهایی به دو شیوه کلی صورت گرفته است؛ تنهایی عرفانی یا صوفیانه، و تنهایی انسان عصر مدرن یا تنهایی انسان در اجتماع. بخش عظیمی از ادبیات ما را عرفان و تصوف تشکیل داده و این بخش بالطبع گفتمان خاصی را در ادبیات پدید آورده است. مفهوم تنهایی کلاسیک، همان تنهایی در ادب صوفیه است که معمولاً منظور از آن، خلوت و عزلت و گوشه‌نشینی و مانند اینهاست. این مفهوم تا سالها باقی بود تا با ورود ادبیات به عرصه‌ای نو، این مفهوم نیز تا حدودی متزلزل شد. از سویی دیگر، تاریخ اندیشه بشر از ابتدا ناظر بر موضوع آمیزش مرگ و زندگی بوده است، تا جایی که میتوان گفت فلسفه چیزی جز بحث درباره حیات و ممات نیست. بسیاری از فلاسفه و ادبا از دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضاد به تدقیق در امر مرگ و زندگی پرداخته‌اند. «برخی مرگ را در برابر زندگی قرار میدهند و باور دارند تضاد میان این دو پدیده، بنیادیترین تضادی است که در انسان وجود دارد. عده‌ای دیگر همنوایی مرگ و زندگی را همچون شب و روز، جزو طبیعت هستی دانسته‌اند» (انسان و مرگ. معتمدی: ص ۲).

ادبیات غنایی یکی از انواع مهم ادب فارسی است که شاعران زیادی در حیطه آن قدم و قلم زده‌اند و میتوان گفت ادبیات غنایی در اشعار شاعران برجسته ایران جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. بررسی تنهایی و مرگ از دیدگاه شاعران آن هم در اشعار عاشقانه سرشار از عاطفه و احساس است و رابطه میان عاشق و معشوق با این دو مفهوم پدیدار میشود. در شعر عاشقانه هرگاه عاشق و معشوق دچار هجران و دوری شوند، مفهوم تنهایی گسترده‌تر و برجسته‌تر میشود و آنگاه که این رابطه به پایانی تراژیک ختم گردد، مرگ را در آن آشکارتر میبینیم، بگونه‌ای که قطعیت و بیرحمی مرگ، چهره خود را در پایان این منظومه‌ها بیشتر به نمایش میگذارد. در این پژوهش با انتخاب منظومه‌های ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی، سعی میشود این آثار شاخص عاشقانه مورد پژوهش و کنکاش قرار گیرد تا با تحلیل و بررسی هریک از این آثار، وجود زمینه‌های اصلی طرح و انعکاس اصلی مرگ و تنهایی عاشق و معشوق، بعنوان دو ضلع اصلی رابطه عاشقانه، مشخص گردد و آنگاه نشان داده شود که در هریک از این منظومه‌ها با توجه به زمینه‌های فکری، اجتماعی و فرهنگی، مرگ و تنهایی عاشق و معشوق به چه شیوه‌ای و چگونه بیان شده است.

سابقه پژوهش

با توجه به جستجوی نگارندگان، تاکنون درباره مؤلفه‌های تنهایی و مرگ در منظومه‌های عاشقانه فارسی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، اما جست‌و گریخته و در قالب بخشی از پژوهشهای دیگر و بصورت

^۱. Octavio Paz

غیرمستقیم، به این موضوع اشاراتی شده است. تعدادی از آنها که می‌تواند در انجام این پژوهش به ما کمک کند بدین شرح است.

مشتاق مهر (۱۳۹۵) در مقاله «شاخصهای محتوایی و صوری ادبیات غنایی» شاخص‌های صوری و محتوایی در ادبیات غنایی را مطرح کرده که در ذیل شاخصهای محتوایی، به موضوع مرگ نیز اشاره شده، اما نگارنده هیچ نمونه و یا توضیحی در این خصوص نیاورده است. ناصری (۱۳۹۴) در مقاله «مروری بر تاریخچه ادبیات غنایی در ایران» به بیان ویژگیها و عناصر ادبیات غنایی پرداخته و بصورت کلی به موضوع مرگ اشاره کرده است. در این اثر نیز مطالب پیوسته و منظمی درخصوص واکاوی مقوله‌های مرگ و تنهایی در منظومه‌های عاشقانه وجود ندارد. علافها (۱۳۸۸) در بخشی از مقاله‌ای با عنوان «نمودهای گوناگون سوز هجران در ادب غنایی»، به توصیف مصداقهای متفاوت هجران و فراق در ادب غنایی (سبک عراقی) پرداخته است. مطالب این بخش را میتوان تا حدی با مفهوم «تنهایی» در پژوهش حاضر مرتبط دانست. همچنین، اقبالی و قمری گیوی (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی روانشناختی سه منظومه غنایی فارسی» سه منظومه خسرو و شیرین، لیلی و مجنون از نظامی و ویس و رامین از گرگانی را مورد بررسی روانشناسانه قرار داده‌اند. از آنجایی که موارد مطالعه موردی در این مقاله و پژوهش حاضر مشترک است، از یافته‌های آن میتوان در جهت شناخت وجوه شخصیت‌های داستانها استفاده کرد.

بحث و بررسی: مؤلفه‌های «مرگ» و «تنهایی» در منظومه‌های عاشقانه فارسی

تنهایی

تنهایی در منظومه‌های عاشقانه فارسی، جلوه‌های گوناگونی دارد که آن را اغلب باید از تنهایی انتزاعی جدا پنداشت. در واقع در این آثار، معمولاً تنهایی بر اثر جدایی از یار ایجاد میشود و جنبه فیزیکی و جسمانی دارد و با کلماتی مانند «جدایی، فراق، هجران و دوری» همراه میشود. در اینجا به ابعاد گوناگون مفهوم تنهایی و علل ایجاد آن، در این آثار اشاره میگردد.

الف) تنهایی بر اثر دوری و جدایی از یار: شعر درباره جدایی و فراق از قدیمیترین، پرتوصیفترین و پرمعناترین واژگان در شعر فارسی بویژه آثار عاشقانه است. جدایی در این آثار، نتیجه بی‌اعتنایی و بیوفایی یا رفتن معشوق است و اکثراً این معشوق است که سفر میکند و از عاشق جدا میشود. در منظومه عاشقانه ویس و رامین که داستان یک مربع عشقی است، یعنی از یک طرف ازدواج ویس با ویرو، ازدواج رامین و گل، ازدواج ویس با موبد، و آنگاه عشق رامین به ویس، مطرح است، جدایی ابعاد وسیعتری یافته است. رامین جدایی را چنین توصیف میکند:

به نزدیک آمد اینک بام شبگیر	دلا بسیج تا بر دل خوری تیر
خوشا کارا که بودی آشنایی	اگر با وی نبودستی جدایی
	(ویس و رامین: ص ۶۹)

به گوشش درفکن آواز زارم	بگو با وی که من چون دل‌فگارم
به تنهایی نشسته بر چه حالم	به برف اندر به کام بدسگالم
	(همان: ص ۱۶۶)

در این منظومه، عاشق و معشوق همسر و همشأنند. هیچ اثری از نیاز و کوچکی فوق‌العاده عاشق و ناز بیپایان معشوق در آن هویدا نیست. ویس و رامین هر دو در آن واحد هم عاشقند و هم معشوق (مینوی، مقدمه ویس و رامین). از این رو همانطور که رامین از جدایی و تنهایی شکوه میکند، ویس نیز از این امر گله‌مند و دردمند است:

همی نالید و یسه در جدایی	شکب از من جدا شد تا تو آیی
همی پیچید بر درد جدایی	نشسته بر رخان گرد جدایی
	(ویس و رامین) ص

(۲۳۶)

در جایی دیگر «دایه ویس» در توصیف وضعیت ویس پس از رفتن او به درگاه موبد چنین میگوید:

کنون خود دلش لختی مستمند است به تنهایی و بی شهری نژند است
(همان: ص ۸۹)

درواقع میتوان گفت هجران بنمایه اصلی ادب غنایی است و توصیف لحظه‌های فراق و وداع، و تصویرگری اشک و آه حاصل از این جدایی، از جلوه‌های پرجاذبه ادب فارسی شمرده میشود. در شاهدهی دیگر، ویس در ذکر تنهایی، در گفتگویی درونی، چنین زمزمه میکند:

کنون کز مادر و فرخ برادر	جدا ماندم، چرا سوزم بر آذر؟
چرا چندین به تنهایی نشینم	بلا تاکی کشم نه آه‌نینم
	(همان: ص ۱۱۲)

لازم به ذکر است در اینجا تنهایی ارتباطی با عدم حضور معشوق ندارد و ویس از دوری خانواده خود رنجور و معترض است.

همچنین نظامی در خسرو و شیرین هنگامی که شیرین به مداین میرسد، اما خبری از خسرو نیست، دوری و هجران را چنین به وصف میکشد:

بباید داغ دوری روزکی چند	پس از دوری خوش آید مهر و پیوند
چو شیرین از بر خسرو جدا شد	ز نزدیکی به دوری مبتلا شد
	(خسرو و شیرین: ص

(۱۳۱)

نظامی، در سوی دیگر رابطه خسرو و شیرین، آغاز عشق فرهاد و حالات وی در دوری از شیرین را در این ابیات چنین توصیف میکند:

نه صبر آن که دارد برگ دوری	نه برگ آن که سازد با صبوری [...]
ز دوری گشته سودایی به یک بار	شده دور از شکیبایی به یک بار
	(همان: ص ۱۹۴)

اگر در نور و گر در نار دیدی	نشان هجر و وصل یار دیدی
ز هر نقشی که او را آمدی پیش	به نیک‌اختر زدی فال دل خویش
	(همان: ص ۱۹۶)

فرهاد نیز در فرازی دیگر، تنهایی و دوری مترتب بر آن را، که ماحصل عشق شیرین است، چنین بیان میکند:

منم تنها چنین بر پشته مانده ز ننگ لاغری ناکشته مانده
 ز عشقت سوزم و میسازم از دور که پروانه ندارد طاقت نور
 از آن نزدیک تو میناید این خاک که باشد کار نزدیکان خطرناک
 (همان: ص ۲۰۱)

میتوان گفت در خسرو و شیرین، عشق خسرو یک عشق جسمانی است و عشق فرهاد، عشق عرفانی. از این نظر، همانطور که در برخی غزلیات عشق جسمانی و روحانی آمیخته میشوند، در این اثر نظامی هم هر دو نوع عشق مطرح شده است (تحلیل وجه‌های غنایی در داستانهای عاشقانه، ذاکری کیش: ص ۲۶۲).
 در بخشی دیگر از این منظومه شیرین در نامه‌ای که در تعزیت مرگ مریم به خسرو مینویسد، با سخنانی که طعنه‌آمیز بنظر میرسد، تعبیر زیبایی برای تنهایی وی برمیشمرد:

تو در قدری و در تنها نکوتر تو لعلی، لعل بیهمتا نکوتر
 به تنهایی قناعت کن چو خورشید که همسر شرک شد در راه جمشید
 (خسرو و شیرین: ص ۲۱۵)

در واقع او با استفاده از طعنه و کنایه، خسرو را به تنهایی و نداشتن همسر دعوت میکند و به نوعی اعتراض خاموش خود را درمورد تنهایی خویش اعلام میکند. همچنین در این ابیات:

تو شاهی، رو که شه را عشقبازی تکلف کردنی باشد مجازی
 نباشد عاشقی جز کار آن کس که معشوقیش باشد در جهان بس
 (همان: ص ۳۴۰)

بصورت کلی توصیف جدایی از معشوق و تنهایی عاشق در ادب فارسی بدان درجه رایج است و اهمیت دارد که نوعی منظومه‌های روایی موسوم به «فراقنامه» یا «وداعیه» شکل گرفته است. «فراقنامه بطور خاص به دسته‌ای از منظومه‌های روایی اطلاق میشود که سرگذشت عاشق و معشوق و فراق و وصال آنها را مطرح میکند» (نمودهای گوناگون سوز هجران در ادب غنایی، علافا: ص ۸۰).

ب) **تنهایی بر اثر خیانت یا بیوفایی یکی از طرفین رابطه عاشقانه:** در منظومه‌های عاشقانه بخشی از تنهایی فرد، ناشی از خیانت یا بیوفایی معشوق/ معشوقه است. این تنهایی در منظومه خسرو و شیرین، بیش از سایر آثار مشابه دیده میشود، چراکه خسرو در پی ازدواجهای متعدد خود، بارها شیرین را با تنهایی مواجه میکند. از سویی دیگر، فرهاد، بعنوان نفر سوم رابطه که عاشقی ناکام و بی‌بهره است، جز تنهایی نصیبی نمی‌یابد. میتوان گفت یکی از مهمترین بخشهای منظومه خسرو و شیرین، داستان فرعی فرهاد و شیرین است. این داستان، برای همگان یادآور حدیث عشق و دلدادگی است و نام فرهاد و شیرین در فرهنگ و ادبیات ایرانیان سمبلی از عاشق و معشوق یا کلیشه‌ای از عشق راستین گشته است. در واقع در این داستان، خسرو ضلع میانی رابطه و فرهاد و شیرین، اضلاع دیگر هستند. فرهاد به نوعی بی‌بهره از وصال و توجه شیرین است و شیرین خود نیز با تنشها و فرازونشیبهای بسیار در رابطه با خسرو مواجه است. در این میان خسرو با اعمال و تصمیمات خود، به نحوی داستان را پیش میبرد و کنشهای او و واکنشهای فرهاد و شیرین، روایت نظامی از این ماجرا را رقم میزند. هنگامی که شیرین از ازدواج خسرو و شکر آگاهی مییابد، به صحرای می‌رود و شاعر تنهایی وی را چنین به تصویر میکشد:

خبر شد چون به شیرین مشوش که خسرو شد به شیرین دگر خوش

گه از جور فلک دلتنگ میبود	گهی با بخت بد در جنگ میبود
نه دلداری ز کس نه یاری از یار	هم از دل دور مانده هم ز دلدار
دلی و صد هزار اندوه بر دل	ز بی سنگی غمی چون کوه بر دل
به تنهایی نشستی در شب تار	همه شب تا سحر بگریستی زار
	(خسرو و شیرین: ص ۳۰۶)

در همین بخش پاسخ شیرین به خسرو درباره مفاهیم جدایی، فراق و تنهایی و شکایت او از ازدواج خسرو با شکر را میخوانیم:

مرا خود بس بود داغ جدایی	تو داغم را نمک دیگر چه سایی [...]
نه یک دم ز آشنایی در فراقند	نه یک ساعت ز جفت خویش طاقند [...]
همای آسا به عزلت روی کردم	به تنهایی چو عنقا خوی کردم
	(همان: ص ۳۲۱)
من از عشقت چنین تنها و بیهوش	تو خوش خوش در نشاط و نغمه و نوش
	(همان: ص ۳۴۹)

منم تنها چنین مهجور مانده	ز نزدیکان خدمت دور مانده
	(همان: ص ۳۵۰)

در واقع شیرین نظامی هیچ چیز از خسرو کم ندارد. او نیز به اندازه خسرو اهل تفریح و دوستدار شکار است. اگر خسرو شهریار عالم است، شیرین تاج ارمن است. اگر خسرو با تصویر خویش شیرین را محو عشق خویش میسازد، شیرین نیز با توصیفی ساده که از جمالش میشود، شاهزاده جوان را که هزاران عاشق دیوانه و صدها زیباروی دلدادۀ در حرم دارد، سرگشته و حیران خود میکند. از این روست که شیرین میتواند تنهایی را برگزیده و از وصال امتناع ورزد و بدین وسیله انتقام بیوفایی معشوق را بگیرد.

ج) تنهایی خودخواسته و عزلت‌گزینی بر اثر ناکامی در وصال: در این آثار معمولاً عاشق بر اثر حرف و حدیث دیگران، ناکامی در وصال معشوق، یا نازک‌طبعی و بیزاری از تحمل وجود دیگران، سر به کوه و بیابان گذاشته و به عزلت روی می‌آورد. در واقع عاشق، تنهایی را به بودن با دیگرانی که حدیث عشق را نمیدانند، ترجیح میدهد. این گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی را به جنون حاصل از عشق نسبت داده‌اند. در لیلی و مجنون، مجنون بر اثر ناکامی در عشق لیلی، به کوه و بیابان میزند و در آنجا مسکن میگزیند. در بخشی از این اثر، از قول رهگذری که شاهد وضعیت او بوده است، چنین میخوانیم:

کاینک به فلان خرابی تنگ	میپنجد همچو مار بر سنگ
دیوانه و دردمند و رنج‌ور	چون دیو ز چشم آدمی دور
	(لیلی و مجنون: ص ۳۶۱)

نوفل که دلیری است شمشیرزن، در جست‌وجوی شکار به منطقه‌ای میرسد که مجنون در غارهای آن مسکن گزیده است. در نظر برخی پژوهشگران، نظامی برای ایرانی‌سازی داستان لیلی و مجنون، نوفل را وارد این قصه کرده است. نوفل کسی است که حاضر است به خاطر عشق مجنون، با سربازان خود به جنگ عشیره لیلی برود. شخصیت او بوضوح شخصیت یک جوانمرد اشراف‌زاده ایرانی است و به‌دشواری بتوان شخصیت او را در ریشه

عربی داستان جست (سیدگهراب، ۲۰۰۹). نوفل وقتی از خوی و خصال مجنون پرسش میکند، میگویند او از عشق زنی به این روز افتاده است. وی تصمیم میگیرد به کمک مجنون بیاید و او را به لیلی برساند:

از پشت سمند خیزران دست	ران بازگشاد و بر زمین جست
آنگاه ورا به پیش خود خواند	با خویشتنش به سفره بنشانند
میگفت فسانه‌های گرمش	چندان که چو موم کرد نرمش
گوینده چو دید کان جوانمرد	بی دوست نواله‌ای نمیخورد
هرچ آن نه حدیث دوست بودی	گر خود همه مغز پوست بودی
از هر نمطی که قصه میخواند	جز در لیلی سخن نمیراند [...]
کز دوری آن چراغ پرنور	هان! تا نشوی چو شمع رنجور
کو را به زر و به زور بازو	گردانم با تو همترازو

(لیلی و مجنون: ص ۳۷۳)

در ابیات فوق تصویری روشن از تنهایی خودخواسته مجنون را مشاهده میکنیم. در جایی دیگر در پی تهدید قبیله لیلی به کشتن مجنون، وقتی دوستان مجنون به دنبالش میگردند، او را نمیابند:

گریبان همه اهل خانه او	از گم شدن نشانه او
وان گوشه‌نشین گوش‌سفته	چون گنج به گوشه‌ای نهفته
از مشغله‌های جوش بر جوش	هم گوشه گرفته بود و هم گوش

(همان: ص ۳۶۰)

در واقع در نگاه روانکاوانه به منظومه لیلی و مجنون جز شیفتگی افراطی، حاکمیت فرایندهای بیمارگونه و درونمداری بیحدوحصر و مرگ رقتبار قیس چیزی نمیابیم (بررسی روانشناختی سه منظومه غنایی فارسی، اقبالی و قمری گیوی: ص ۱۳).

فرهاد نیز از عشق نافرجام شیرین، سر به صحرا و بیابان میگذارد و تنهایی را برمیگزیند.

فرومانده چنین تنها و رنجور	ز یاران منقطع، وز دوستان دور
گرفته عشق شیرینش در آغوش	شده پیوند فرهادش فراموش
نه رخصت کز غمش جامی فرستد	نه کس محرم که پیغامی فرستد [...]
چو وحشی توسن از هر سو شتابان	گرفته انس با وحش بیابان
ز معروفان این دامن زبونگیر	بر او گرد آمده یک دشت نخجیر
یکی بالینگهش رفتی، یکی جای	یکی دامنش بوسیدی، یکی پای
گاهی با آهوان خلوت گزیدی	گاهی در موکب گوران دودی

(خسرو و شیرین: ص ۱۹۵)

به نوعی میتوان یکی از دلایل عدم تحقق وصال در داستانهای عاشقانه را این نکته دانست که اگر عاشق و معشوق از وصال بهره‌مند گردند، نیروی عشق در وجودشان کاستی میگیرد و رو به خاموشی میگذارد؛ زیرا هرچه معشوق دورتر باشد، عشقشان شیرینتر میشود و درد اشتیاقشان فزونی میگیرد و اگر این حالت به درازا کشد، درونشان آتش میگیرد، چندانکه بیمار میشوند و مرگشان به‌زودی فرامیرسد.

(د) **ترجیح تنهایی بر وصال نامشروع:** انعکاس اصلی این بُعد از تنهایی را در منظومه خسرو و شیرین و بویژه در شخصیت شیرین میبینیم. در این منظومه، شیرین زنی است که با داشتن جاذبه‌های ظاهری، برخورداری از آزادی کامل و داشتن عشقی پرشور به خسرو، در همه حال خویشتندار است و دامن خود را به هوسهای زودگذر نمی‌آلاید. شیرین زنی کامل، زیرک، آگاه، بزرگمنش، پاکدامن و پایبند به قوانین خانواده و اجتماع است که با تدبیر و درست‌اندیشی، نه تنها خود را از بلهوسی خسرو در امان میدارد، که بر او تأثیر گذاشته، شخصیتش را دگرگون میکند، و از عشق خود حماسه‌ای باشکوه میسازد (زن آرمانی نظامی گنجوی در آیینۀ شیرین، نیکوبخت و رامین‌نیا: ص ۱۳۹). در بخشی از سخنان عتاب‌آلود خسرو به شیرین درباره دوری و جدایی میخوانیم:

چو گیری با حریف تازه جامی	کهن را هم ز دور آخر سلامی
چو باشد در سرای منعمی سور	گدایی نیز نانی یابد از دور
چو فرمایی به نزدیکان براتی	به دوران نیز ده آخر زکاتی...
چو بخشی همنشینان را مرادی	جدا افتادگان را کم ز یادی...
سر خود ز آستانت دور دارم	تو را در کار خود معذور دارم

(خسرو و شیرین: ص ۳۱۸)

وقتی شیرین به مداین و نزد خسرو می‌آید، خسرو بناچار، تنها به نگاهی از دور قناعت میکند:

در آن عشرت کز آرایش برون بود	نشاط عاشقی هر دم فزون بود
نجوید شهوت آن کو عشق بازو	که هرگز عشق با شهوت نسازد
غرض باشد محبت را چو در پوست	محبت باغرض باشد نه با دوست
ملک بود از مزاج دلبر آگاه	که نتوان خوشه چید از خرمن ماه
نبردی دست در خرما و انگور	به نظاره قناعت کردی از دور

(همان: ص ۲۸۶)

زن در داستانهای نظامی قدرت بالقوه رهبری و اداره کشور و اخذ حکمت و خردمندی را دارد و در ارضای امیال شهوانی مرد خلاصه نمیشود؛ مانند مردان در حکمرانی و سیاست، حکمت و دانش، دلاوری و جنگ، عفت و پاکدامنی، خردمندی و دادگستری عرض وجود میکند و در بسیاری از موارد، بویژه در عشق و استقامت، حتی بر مردان ترجیح دارد (آیینۀ حکمت در آثار نظامی، ثروت: صص ۲۲۴ و ۲۲۵). ازاینرو این شیرین است که رابطه عاشقانه را هدایت و مدیریت میکند و اجازه نمیدهد حتی به قیمت تحمل رنج تنهایی و پذیرش رقیب، در مقابل امیال خسرو کوتاه بیاید:

مجوی آبی که آبم را بریزد	مخواه آن کام کز من برنخیزد
چه باید طبع را بد رام کردن؟	دو نیکونام را بدنام کردن؟
همان بهتر که از خود شرم داریم	بدین شرم از خدا آزریم داریم

(خسرو و شیرین: ص ۱۵۰)

(ه) **تنهایی بر اثر عشق یکطرفه:** در بررسی منظومه‌های موردنظر، تنها عاشقی که درگیر عشق یکطرفه است، فرهاد در منظومه خسرو و شیرین است. در واقع فرهاد برخلاف تصور تاریخی جامعه، تنها نقش یک قربانی عشقی را در این منظومه بازی میکند. فرهاد در این داستان بازیچه شیرین است و به میان کشیدن او، کنش متقابلی است از طرف شیرین در برابر هوسرانیهای لجام‌گسیخته خسرو. در این منظومه عشق فرهاد که یکسویه

و بیمارگونه مینماید، با شور و اشتیاق بسیار توصیف میشود و از آنجا که چنین عشقی با مشخصات جامعه ایرانی هماهنگ بوده، مورد اقبال عام قرار گرفته و فرهاد الگوی عاشق و دلدادۀ راستین گشته است (واکاوی شخصیت فرهاد در منظومۀ خسرو و شیرین نظامی، دهقانیان و فراشاهی‌نژاد: ص ۷۳).

فرهاد تنهایی خویش را اینگونه توصیف میکند:

به کوهی قانعم با اندکی مزد	نه کارم با عسس نه بیمم از دزد
به تنهایی ز بس کأسوده کارم	سر انبوهی مردم ندارم [...]
نپرسد هیچکس گمنام را حال	که موران ایمند از بیع و دلال

(خسرو و شیرین: ص ۳۱۰)

وفاداری شیرین به خسرو، یکی از علل تنهایی فرهاد در این رابطه است. شیرین سرگرمی خسرو را با زنان دیگر تحمل میکند و حتی فرهاد کوهکن، را که با اخلاص و شیفتگی به او دل سپرده، «برادرخوانده آن جهانی» خود میداند (ر.ک: خسرو و شیرین: ص ۳۹۰). برتلس در این باره با لحنی خشم‌آگین مینویسد: شیرین روحیه‌ای کاملاً متضاد با خسرو دارد. خسرو شایسته کاری نیست و با همه نبوغ و زیبایی‌اش خود محصول پریشانی است. فقط یک بار به تصمیم خود کاری انجام میدهد و آن خیانت ناپاکی است به فرهاد. او شیرین را دوست دارد، اما این محبت تنگ‌نظرانه از عشقی خودخواهانه مایه میگیرد که حاضر نیست به خاطر آن از چیزی بگذرد. شیرین به کسی دل باخته است که لیاقت او را ندارد. خواننده برای رنجها و عذابه‌ای شیرین به خاطر این موجود سبک که محروم از هر شایستگی است، دل میسوزاند. اینگونه زنان قربانی سرنوشت خود میشوند؛ بی آنکه انسانی را ببینند، او را دوست میدارند و با «او» نه، بلکه با «خیالهای او» تمثال زیبایی می‌آفرینند و با آنها زندگی میکنند (نظامی شاعر بزرگ آذربایجان، برتلس: ص ۸۴).

مرگ

مرگ یکی از مباحث زیربنایی در فلسفه هستی است، ولی درباره تعریف آن اتفاق نظر بین افراد بشر وجود ندارد و در دنیای ادبیات، هر نویسنده با تفکر و تلقی خاص خود، معنای ویژه‌ای از آن ارائه میدهد. به عبارت دیگر مرگ، فرایند پیچیده‌ای است که ذهن انسان از درک آن عاجز است و عقل و منطق انسانی در چنین فرایندی سردرگم است. مرگ یکی از واقعیات طبیعی جهان مادی است و از دیرباز ذهن آدمی را به خود معطوف داشته است؛ به این ترتیب باید چنین پنداشت که «اندیشیدن درباره مرگ موضوعی است که عمر آن به اندازه تاریخ زندگی بشر است. تقریباً هیچ انسانی را نمیتوان یافت که در طول زندگی، ساعتها به مرگ نیندیشیده باشد و شاید بتوان گفت کمتر کسانی به اندازه شاعران و فیلسوفان، مجال آن را داشته باشند که دیدگاه و احساس خود را در پیوند با مرگ بیان کنند و گفته‌هایشان را در لابه‌لای تاریخ به یادگار بگذارند. شاعر، اما در این میان، به دلیل نگاه هنری، جایگاه ویژه‌ای دارد» (مرگ و مرگان‌دیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد، حسامپور، نبوی و حسینی: ص ۷۸). در منظومه‌های عاشقانه، مرگ، مرگ‌پذیری، مرگ‌دوستی یا مرگ‌گریزی به انحاء مختلف مطرح شده است. در این آثار طرفین رابطه، معمولاً در پایان داستان، یا خود به استقبال مرگ میروند یا بر اثر اندوه عشق جان میسپارند. گاه نیز عاشق، رنج جدایی را با مرگ یکسان میبیند. در اینجا ابعاد انعکاس مفهوم مرگ در این منظومه‌ها مورد بررسی قرار میگیرد.

الف) آرزوی مرگ هنگام جدایی یا ناکامی: یکی از نمودهای شکوه از فراق در ادبیات فارسی، همراهی آن با آرزوی مرگ است؛ بگونه‌ای که شاعر سختیهای فراق را غیرقابل تحمل میداند و مرگ را بر آن ترجیح میدهد و از آن آسانتر میبیند. در ویس و رامین، رامین در فراق معشوقش چنین میگوید:

هم از دل دور ماندستم هم از دوست
به چوین روز مردن سخت نیکوست
(ویس و رامین: ص ۱۵۳)

برفت از پیش چشمم آن دل‌آرام
که بی او نیست در تن صبر و آرام
به عشق اندر وفاداری نکردم
چو روز هجر او دیدم نمردم
چنان گشتم ز درد ناتوانی
(همان: ص ۱۷۶)

که مرگم خوشترست از زندگانی
(همان: ص ۱۷۷)

نظامی نیز در بخش «سرود نکبسا از زبان شیرین» زندگی بدون کامیابی از معشوق را با مرگ برابر میداند:

مرادی گر ز گیتی هست خوش باش
وگر نبود قضا را بارکش باش
حیات بی مراد از مرگ کم نیست
چو حاصل شد مرا از مرگ غم نیست
(خسرو و شیرین: ص ۳۶۹)

در واقع یکی از مضامین پرکاربرد در ادبیات فارسی و عربی، مضمون «فراق» است؛ بطوریکه معمولاً هر شاعری که به عشق پرداخته، بخش قابل توجهی از اشعار خود را به توصیف فراق و هجران اختصاص داده است. همچنین در منظومه‌های عاشقانه، مرگ گاه به شکل آرزوی مرگ و طلب آن توسط شخصیت‌های داستان مطرح میشود. فرهاد، که یکی از شخصیت‌های فرعی داستان خسرو و شیرین است طلب مرگ میکند تا از رنج عشق شیرین رهایی یابد:

من بی سنگ خاکی مانده دلتنگ
نه در خاکم در آسایش، نه در سنگ
چو بر خاکم نبود از غم جدایی
شوم در خاک تا یابم رهایی
مبادا کس بدین بیخانمانی
بدین تلخی چه باید زندگانی؟
به تو باد هلاکم میدواند
خطا گفتم، که خاکم میدواند
(خسرو و شیرین: ص ۲۰۴)

در منظومه لیلی و مجنون شاعر بگونه‌ای هنرمندانه و با آوردن براءت استهلال، پاییز و برگریزان آن را با مرگ مقایسه میکند. وی نخست با آوردن شمه‌ای از صفات پاییز، ذهن مخاطب را برای پذیرفتن مرگ لیلی آماده میکند:

شرط است که وقت برگریزان
خونابه شود ز برگ ریزان
خونی که بود درون هر شاخ
بیرون چکد از مسام سوراخ [...]
در معرکه چنین خزانگی
شد زخم‌رسیده گلستانی
لیلی ز سریر سربلندی
افتاد به چاه دردمندی [...]
بر مادر خویش راز بگشاد
یکباره در نیاز بگشاد [...]
کان لحظه که جان سپرده باشم
وز دوری دوست مرده باشم [...]
خون کن کفتم، که من شهیدم
تا باشد رنگ روز عیدم [...]

دانم که ز راه ســوگواری	آید به سلام این عماری
چون بر سر خاک من نشیند	مه جوید، لیک خاک بیند [...]
این گفت و به گریه دیده تر کرد	و آهنگ ولایت دگر کرد
چون راز نهفته بر زبان داد	جانان طلبید و زود جان داد

(لیلی و مجنون: صص ۴۳۹-۴۴۱)

لیلی در جایی دیگر در خطاب به مجنون میگوید که تو به من گفتی صبور باش درحالیکه دلم این قصه را گوش نمیکند. از دوست دور بودن و آنگاه در دل صبور بودن ممکن نیست. هنگامی که من مردم، بدان به خاطر دوری تو بود که هلاک شدم:

چون من به هلاک جان سپردم	دور از تو ز دوری تو مردم
--------------------------	--------------------------

(همان: ص ۲۱۷)

مجنون نیز مانند هر عاشق صادقی پس از آگاهی از مرگ لیلی بر سر گور او میرود و شروع به ناله و زاری میکند. او دوری لیلی را دوری ظاهری میداند و وجود لیلی را درون جان خود میبیند:

در صورت اگر ز من نهانی	از راه صفت درون جانی
گر دور شدی ز چشم رنجور	یک چشمزد از دلم نیی دور

(همان: ص ۴۴۲)

پس از مرگ لیلی، مجنون که حالا زارتر و ناتوانتر شده و از روی درد مینالد، دوباره بر سر خاک لیلی می‌آید و میگیرد و از خدا میخواهد که از رنج عشق آزاد شود و به یار خویش بپیوندد. آنگاه سر بر زمین مینهد و گور لیلی را در برمیگیرد و جان به جان آفرین تسلیم میکند:

این گفت و نهاد بر زمین سر	وان تربت را گرفت در بر
چون تربت دوست در بر آورد	«ای دوست» بگفت و جان برآورد
او نیز گذشت از این گذرگاه	وان کیست که نگذرد بر این راه؟

(همان: ص ۴۴۴)

ب) خودکشی به خاطر عشق یا مرگ معشوق: در منظومه‌های مورد بررسی، تنها شخصیتی که به خاطر عشق، دست به خودکشی میزند، شیرین است. شخصیت‌های دیگر مانند فرهاد، لیلی و مجنون بر اثر اندوه عشق و مرگ معشوق، جان میسپارند. پس از کشته شدن خسرو پرویز توسط شیرویه، و خواستگاری کردن او از شیرین، شیرین تنها راه فرار خود از این مخمصه را خودکشی میبیند. او پس از آنکه تشییع جنازه باشکوهی برای خسرو ترتیب میدهد، وقتی جنازه خسرو را در گور میگذارند، با خنجری وارد گور میشود و با دریدن جگرگاه خود، به زندگی خویش پایان میبخشد:

جگرگاه ملک را مهر برداشت	ببوسید آن دهن کو بر جگر داشت
بدان آیین که دید آن زخم را ریش	همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش

(خسرو و شیرین: ص ۲۹۳)

ج) مرگ بر اثر توطئه رقیب در مثلث عشقی: در منظومه خسرو و شیرین، سه بار توطئه برای مرگ رقیب صورت میگیرد. بار نخست خسرو برای کنار زدن فرهاد از رابطه عاشقانه با شیرین، او را از سر راه برمیدارد و بار

دیگر خود در دام توطئه پسرش، شیرویه، می‌افتد و به قتل میرسد. در بار سوم این شیرین است که شکر را از رابطه خود با خسرو بیرون می‌اندازد.

مرگ فرهاد پس از رای زدن خسرو با پیران خردمند صورت می‌گیرد. تصمیم گرفته میشود فردی را روانه کنند که خبر مرگ شیرین را به فرهاد بدهد. فرهاد که سرشار از عشق شیرین است با شنیدن خبر، جان به جان آفرین تسلیم میکند. در واقع میتوان مرگ فرهاد را آمیزه‌ای از توطئه و خودکشی دانست.

سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد	زبان بگشاد و خود را تنگدل کرد [...]
برآورد از سر حسرت یکی باد	که شیرین مرد و آگه نیست فرهاد [...]
چو افتاد این سخن در گوش فرهاد	ز طاق کوه چون کوهی درافتاد
برآورد از جگر آهی چنان سرد	که گفתי دورباشی بر جگر خورد
بزاری گفت: کاوخ، رنج بردم	ندیده راحتی در رنج مردم [...]
به شیرین در عدم خواهم رسیدن	به یک تک تا عدم خواهم دویدن
صلای درد شیرین در جهان داد	زمین بر یاد او بوسید و جان داد

(خسرو و شیرین: ص ۲۰۸ و

(۲۰۹)

در پژوهشی که با هدف بررسی شخصیت فرهاد بر اساس نظریه عشق اریک فروم صورت گرفته (اسداللهی و قاسمی‌زاده، ۱۳۹۹)، چنین نتیجه‌گیری شده است که فرهاد عاشقی راستین است که در راه عشق، سختیهای بسیاری را به جان می‌خورد و از خصایصی چون استغنا، مهربانی، احساس مسئولیت، احترام و معرفت که از مهمترین خصایص عشق در نظریه عشق اریک فروم هستند، بطور کامل برخوردار است. همچنین فرهاد، صفات موردنظر برای رسیدن به عشق را در وجود خود دارد و او در راه رسیدن به مقصود، فردی واقعگرا، مؤمن و فعال است. بر این اساس، فرهاد از نظرگاه روانشناختی فروم، تمام خصایص و صفات یک عاشق واقعی را در وجود خود دارد و کیفیت حضور او در داستان و وقایعی که روی میدهد، گواهی بر این ادعاست.

شکر نیز بر اثر توطئه شیرین و توسط پیرزنی مسموم شده و به قتل میرسد و بیخبر از علت مرگ خود، به پیرزن چنین میگوید:

گر از دارو حیات آباد بودی	طیب از داغ مرگ آزاد بودی
نه در دست طیب ژاژخایست	که گاهی سرخرو گه سبزپایست
کشد تقدیر جان کم‌نصیبان	گنه بر مرگ و تهمت بر طیبیان

(خسرو و شیرین: ص ۳۳۴)

چنانچه پیداست در منظومه‌های غنایی، زنان یکی از ارکان پایدار و تأثیرگذارند؛ بطوری که براحتهی توان تغییر روند داستان را دارند.

مرگ خسرو نیز، در واقع بر اثر توطئه‌ای که توسط پسرش شیرویه ترتیب داده میشود، رقم می‌خورد:

چنان زد خنجر تیغ آشکارا	که کرد از سینه در پشتش گذارا
ز زخمی کان تبرزن زد خطرناک	درخت خسروانی خفت در خاک

(همان: ص ۳۹۹)

بطور کلی در ادبیات فارسی و در میان شاعران تراز اول این زبان، در مواجهه با این رخداد، سه شیوه نگرش میتوان ردیابی کرد. اول، نگرش مرگ‌ستایانه که زندگی را وامینهد و مرگ را عاشقانه میجوید، مولوی بزرگترین نماینده این اندیشه است. دوم، نگاه مرگ‌گریزانه، که با نکوهش و نفرت به مرگ مینگرد و برای رهایی از چنگال مرگ تلاش میکند تا در این زندگی ناخواسته دنیوی، داد عمر را از زندگی بگیرد و جهان دیگر را فرونهد. خیام بزرگترین نماینده این دسته بشمار می‌آید. سوم نگاه آفرینشگرانه که ضمن پذیرش مرگ بعنوان یک واقعیت هستی، از زندگی و نعمتهای آن نیز بهره میبرد و به دیگران هم بهره میرساند. سعدی را میتوان نماینده تمام‌عیار این گروه بحساب آورد (سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی، فلاح: ص ۲۵۰). میتوان گفت در منظومه‌های عاشقانه مورد بررسی، آثار نظامی بیشتر بسمت نگرش مرگ‌ستایانه متمایل است و صداقت عاشق و راستین بودن ماجرای عاشقانه در مرگ به خاطر عشق خلاصه میشود و فرجام تمامی شخصیتها با مرگ پیوند خورده است. اما در ویس و رامین، نگاه آفرینشگرانه وجود دارد که زندگی و عشق رابطه‌ای دوسویه و مثبت دارند.

د) مرگ طبیعی بر اثر کِهولت سن: تنها منظومه‌ای که در این میان، دو ضلع اصلی رابطه عاشقانه، بصورت طبیعی و بر اثر کِهولت سن از دنیا میروند، منظومه ویس و رامین است. در این منظومه، ویس و رامین برای سالهای سال در کنار یکدیگر زندگی میکنند و حتی صاحب فرزند و نوه میشوند. در این داستان ابتدا ویس و سپس رامین اسیر پنجه مرگ میشوند. در واقع در این داستان، برخلاف داستان منظومه‌های خسرو و شیرین، و لیلی و مجنون، و اغلب داستانهای عاشقانه فارسی، عشق با «زندگی» پیوند خورده است و نه «مرگ»، و عشق انگیزه‌ای است برای زنده ماندن نه مردن. «در ویس و رامین نیروی عشق از دختری افسرده که قصد خودکشی دارد، زنی فعال و مبارز و از پسری خوشگذران و بیهدف شاهی خردمند و عدالتگستر میسازد» (نقش زنان در داستان تریستان و ایزوت و ویس و رامین، شادآرام، نصر اصفهانی و شریفی ولدانی: ص ۱۲۶). در توصیف پیری و مرگ ویس میخوانیم:

چو با رامین بد او هشتاد و یک سال	زمانه سرو او را کرد چون نال [...]
چنان با گِردش گیتی زبون شد	که هفت اندامش از فرمان برون شد
پس آنکه مرگ ناگاه از کمینگاه	بیامد در ربود آن کاسته ماه

(ویس و رامین: ص ۳۷۸)

و اما رامین:

چو اندر تن توانایی نماندش	گه شبگیر یزدان پیش خواندش
به یزدان داد جان پاک‌شسته	ز دست دشمن بسیار رسته
بیامد پور او خورشید شاهان	ابا او مهتران و نیکخواهان
تنش را هم به پیش ویس بردند	دو خاک نامور را جفت کردند
روان هر دوان در هم رسیدند	به مینو جان یکدیگر بدیدند

(همان: ص ۳۸۱)

نتیجه‌گیری

در این پژوهش مؤلفه‌های مرگ و تنهایی و ابعاد آن در منظومه‌های عاشقانه شاخص ادبیات فارسی با روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفت و منظومه‌های «ویس و رامین» از فخرالدین اسعد گرگانی، «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» از نظامی گنجوی بعنوان مطالعه موردی، خوانش و تحلیل شدند. براساس یافته‌های

تحقیق، ابعاد تنهایی در این آثار «تنهایی بر اثر دوری و جدایی از یار»، «تنهایی بر اثر خیانت یا بیوفایی یکی از طرفین رابطه عاشقانه»، «تنهایی خودخواسته و عزلت‌گزینی بر اثر ناکامی در وصال»، «ترجیح تنهایی بر وصال نامشروع» و «تنهایی بر اثر عشق یکطرفه» است. در واقع جدایی ناخواسته، دوری از یار، خیانت، بیوفایی، ناکامی در وصال، ترس از رسوایی و بی‌آبرویی، حفظ پاکدامنی، و عشق یکطرفه، جزو مهمترین عوامل ایجاد و شکلگیری تنهایی شخصیتها در این آثار است. برخی از ابعاد تنهایی در این منظومه‌ها خودخواسته و برخی نیز باجبار است و زنان، بویژه شیرین، در ایجاد این تنهاییها نقش مهمی ایفا میکنند.

همچنین ابعاد و علل مرگ در این آثار در «آرزوی مرگ هنگام جدایی یا ناکامی»، «خودکشی به خاطر عشق یا مرگ معشوق»، «مرگ بر اثر توطئه رقیب در مثلث عشقی»، و «مرگ بر اثر کهولت سن» خلاصه میشود. در واقع مرگ اغلب در این آثار یا به دست رقیب عشقی یا بر اثر اندوه مرگ معشوق صورت میگیرد و ارتباط مستقیمی با عشق و فرازونشیبهای رابطه عاشقانه دارد و به هیچ وجه از آن مستقل و جدا نیست. بنابراین میتوان گفت «حسادت و حس مالکیت» و «نهایت عشق‌ورزی یا معشوق»، بطوری که عاشق تاب تحمل مرگ او را ندارد، عامل اصلی رویداد مرگ در این منظومه‌هاست. تنها منظومه‌ای که مرگ در آن بطور طبیعی و بر اثر کهولت سن صورت میگیرد، منظومه ویس و رامین است. در این منظومه ویس در سن ۸۱ سالگی و رامین در سن ۱۱۰ سالگی از دنیا میروند. این امر را میتوان در نتیجه پیوند عناصر و بنمایه‌های این منظومه با قراردادهای زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی ایران پیش از اسلام (حکومت اشکانیان) دانست که در آن کمتر اثری از عشق نافرجام و رویدادهای دردناک است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رامهرمز استخراج شده است. آقای دکتر مسعود پاکدل راهنمایی این پایان‌نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای سیاوش درخشان‌نیا به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. سرکار خانم دکتر سیما منصوری و سرکار خانم منصوره تدینی نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، نقش مشاوران این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رامهرمز و هیئت داوران پایان‌نامه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق

طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Alafha, Z. (۲۰۰۹). Various manifestations of pain of separation in lyrics. *Matn Pajouhi Adabi*. ۱۳ (۴۰), Pp.۷۹-۱۰۰.
- Asadollahi, Kh & Ghsemizadeh, H. (۲۰۲۰). an analysis into Farhah's character in Nizami's 'Khosrow and Shirin' based on Eric Fromm's theory of love. *Literature and Interdisciplinary Research*. ۲ (۳). Pp. ۱-۲۰.
- Berthels, E.E. (۱۹۷۶). The Great Azerbaijani Poet, Nizami. Translated by Hossein Mohammadzadeh Sedigh. Tehran: Peyvand, P. ۸۴.
- Dehghanian, J. & Farashahinejad, Y. (۲۰۱۵). An analysis into Farhad's character in Nizami's Khosrow and Shirin. *Poetry Studies*. ۷ (۲), Pp.۷۳-۹۰.
- Eghbali, F. & Ghomri, H. (۲۰۰۴). A psychological examination into three Persian epic poems. *Research in Persian Language and Literature*. (۲). Pp. ۱-۱۶.
- Fallah, M. (۲۰۰۸). Three approaches to death in Persian literature. *Research in Persian Language and Literature*. (۱۱), Pp.۲۲۳- ۲۵۴.
- Gurgani, F.A. (۲۰۱۱). *Vis and Ramin*. Corrected by Mojtaba Minovi. Tehran: Behzad.
- Hesampour, S. Nabavi, S. & Hosseini, A. (۲۰۱۵). Death and thinking about death in the poetry of Akhavan Sales, Shamlou and Forough Farrokhzad. *Journal of Lyrical Literature Researches*. ۱۳ (۲۴), Pp.۷۷-۹۶.
- Motamedi, Gh. (۱۹۹۳). *Human and Death*. Tehran: Nashr-e Markaz, P. ۲.
- Nikoubakht, N. Ramin Nia, M. (۲۰۰۹). Ideal woman in Nizami Ganjavi's Shirin. *Women's Studies*. ۷ (۴), Pp.۱۳۹-۱۵۷.
- Nizami Ganjavi, I.I.Y. (۲۰۰۲). *Khamasa of Nizami*. Corrected by Saeed Hamidian, Tehran: Ghatreh.
- Servat, M. (۱۹۹۱). Treasure of Wisdom in Nizami's Works. Tehran: Amirkabir, Pp. ۲۲۴-۲۵۵.
- Seyed-Gohrab. (۲۰۰۹). Leyli & Majnun. *Encyclopedia Iranica*, online edition. Available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/leyli-o-majnun-narrative-poem>
- Shadaram, A. Nasr Isfahani, M.R. & Sharifi Veldani, Gh. (۲۰۱۰). The role of women in the story of Tristan and Iseult and Vis and Ramin. *Comparative Literature*. ۱ (۷), Pp.۱۱۹-۱۳۶.
- Zakeri Kish, O. (۲۰۱۸). An analysis into lyrical aspects in romances: Nizami's Khosrow and Shirin and Leili and Majnoon. *Matn Pajouhi Adabi*. ۲۲ (۷۸), Pp.۲۴۷-۲۷۱.

فهرست منابع فارسی

- انسان و مرگ، معتمدی، غلامحسین. (۱۳۷۲). تهران: نشر مرکز.
- آیینة حکمت در آثار نظامی، ثروت، منصور. (۱۳۷۰). تهران: امیرکبیر.
- بررسی روانشناختی سه منظومۀ غنایی فارسی، اقبالی، ابراهیم. و قمری گیوی، حسین. (۱۳۸۳). پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دورۀ جدید، شماره ۲، صص ۱-۱۶.
- تحلیل شخصیت فرهاد در منظومۀ «خسرو و شیرین» نظامی بر اساس نظریۀ عشق اریک فروم، اسداللهی، خدابخش. و قاسمی‌زاده، حسین. (۱۳۹۹). ادبیات و پژوهشهای میان‌رشته‌ای، (۳) ۲، صص ۱-۲۰.
- تحلیل وجه‌های غنایی در داستانهای عاشقانه، ذاکری کیش، امید. (۱۳۹۷). (با تکیه بر خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی)، متن‌پژوهی ادبی، (۷۸) ۲۲، صص ۲۴۷-۲۷۱.

خمسه نظامی، نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۱). به تصحیح سعید حمیدیان، تهران: قطره.
زن آرمائی نظامی گنجوی در آیینۀ شیرین، نیکویخت، ناصر. و رامین‌نیا، مریم. (۱۳۸۸). مطالعات زنان، (۴) ۷، صص ۱۳۹-۱۵۷.

سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی، فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، صص ۲۲۳-۲۵۴.
مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد، حسامپور، سعید. نبوی، سمیه. و حسینی، اعظم. (۱۳۹۴). پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، (۲۴) ۱۳، صص ۷۷-۹۶.

نظامی شاعر بزرگ آذربایجان، برتلس، ی. ا. (۱۳۵۵). ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تهران: پیوند.
نقش زنان در داستان ترستان و ایزوت و ویس و رامین، شادآرام، علیرضا. نصر اصفهانی، محمدرضا. و شریفی ولدانی، غلامحسین. (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی، (۲) ۱، صص ۱۱۹-۱۳۶.

نمودهای گوناگون سوز هجران در ادب غنایی، علافها، زهرا. (۱۳۸۸). متن پژوهی ادبی، (۴۰) ۱۳، صص ۷۹-۱۰۰.
واکوی شخصیت فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی، دهقانین، جواد. و فراشاهی‌نژاد، یاسر. (۱۳۹۴). شعرپژوهی، (۲) ۷، صص ۷۳-۹۰.

ویس و رامین، گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۹۰) به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: بهزاد.

A. Seyed-Gohrab. (۲۰۰۹). Leyli o Majnun. *Encyclopedia Iranica*, online edition, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/leyli-o-majnun-narrative-poem>

معرفی نویسندگان

سیاوش درخشان‌نیا: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.
(Email: drkhshansyawsh@gmail.com)

مسعود پاکدل: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.
(نویسنده مسئول: (Email: Masoudpakdel@yahoo.com)

سیما منصوری: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.
(Email: Simamansoori91@yahoo.com)

منصوره تدینی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.
(Email: ms.tadayoni@gmail.com)

COPYRIGHTS

© ۲۰۲۱ The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Siavash Derakhshannia: PhD Student in Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran.

(Email: drkhshansyawsh@gmail.com)

Masoud Pakdel: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran.

(Email: Masoudpakdel@yahoo.com : Responsible author)

Sima Mansouri: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran.

(Email: Simamansoori91@yahoo.com)

Mansoureh Tadiyoni: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran.

(Email: ms.tadayoni@gmail.com)